

نامه رضا علیجانی به اعضای شورای امنیت ملی

یکشنبه 15 خرداد 1384 June 5, 2005

نامه رضا علیجانی به مسئولین کشور

کاملاً
اعضای نام ۱۵ اردیبهشت - (14 May) اردیبهشت
2005

به نام خدا

حضور محترم اعضای شورای عالی امنیت ملی

با سلام و وقت بخیر

این نامه از سوی یک زندانی با این "توجهات" خطاب به تک تک اعضای شورای عالی امنیت ملی نوشته می شود که:

نزدیک به دو سال پیگیری مستمر و دیدار اعضای زجرکشیده خانواده و وکلای محترم پیگیر و بی اعتنائی دیده از دستگاه قضایی، با افراد و نهادهای مختلفی از قوای مقننه (در مجلس ششم)، مجریه و قضاییه و هیئت مربوط به رسیدگی به وضعیت زندانیان سیاسی و... (که حدود 40 دیدار و همین تعداد نامه نگاری را نیز شامل می شود) به نقطه کور و بن بست رسیده است. طرح مکرر ظلم به من و ما (بنده و دو دوست هم پرونده) و نقض مکرر حقوق اولیه مان با افکار عمومی از طریق رسانه های جمعی و مدنی با گوش های بسته و سنگین مسئولان پرونده مواجه گردیده است.

ظلم و اجحاف و قانون شکنی در حق من و ما به حد افراط و حتی مرز وقاحت آمیزی رسیده است که در سطور بعد اشاره ای بدان خواهد آمد. بنا به شنیده های مکرر پرونده قبلی ما (15 نفر ملی - مذهبی) در رابطه با شعبه 26 دادگاه انقلاب (پرونده ملی - مذهبی ها) مربوط به سال 79 و نیز پرونده ما (سه نفر) در رابطه با دانشگاه (مربوط به سال 82)، زیر نظر شورای عالی امنیت ملی قرار گرفته است.

ظاهراً قدرت تیم مسئول این پرونده و پرونده های مشابه که در ادبیات سیاسی رایج "اطلاعات موازی" خوانده می شود بالاتر و بیشتر از رؤسای جمهور و قوه قضاییه می باشد. پس طبیعی است که چنین نتیجه گرفته شود که آنان پشتیبانان و پشتگرمی های جدی دارند که می توانند در برابر کل قوه

SP00163

مجریه (و از جمله نهاد اطلاعاتی آن) و در برابر مسئولان ظاهراً بالاتر خود در قوه قضاییه ایستادگی کنند و خط آنان (مبنی بر آزادی ما) را نخوانند. و اما آیا آن شورا به دنبال احقاق حق هست یا خیر و این که آن طیف موازی خط این شورا را خواهند خواند یا نه، در روزهای آینده مشخص خواهد شد. اما این نامه به این دلیل مشخص نوشته می‌شود که:

کاسه صبر من (و ما) بر اثر این همه ظلم و اجحاف و قانون‌شکنی دیگر لبریز شده است و سیر پیگیری‌های خانواده و وکلا (اعم از دهها دیدار و دهها مکاتبه) نیز بیانگر استیصال آنان است. من (و ما) تاکنون خود به طور مستقیم برخورد ویژه‌ای با این سیر نداشته‌ایم و دندان بر جگر نهادیم که سیر اطلاع‌رسانی‌ها و برخوردهای خانواده‌ها و وکلا به سرانجام برسد و هم اینکه حساسیت شگفت‌انگیز و فوق‌العاده‌ای که طیف مزبور تا حد ترسیم تصاویر و توهم‌های مالیخولیایی درباره ما وسعت و شدت یافته بود، خنثی گردد و یا کاهش یابد. اما اینک با لبریز شدن این پیمان‌های دیگر راهی جز تشدید اقدامات اعتراضی به صورت مستقیم باقی نمانده است. اعضای آن شورا قطعاً مطلعند که این اعتراضات می‌تواند در عرصه افکار عمومی، ابعاد داخلی و بین‌المللی بیابد. از آن جا که این انعکاس و تبعات آن برای اعضای آن شورا که به طور طبیعی دارای حساسیت و مسئولیت سیاسی - امنیتی هستند مورد توجه خواهد بود، بنده خواستم از قبل آن شورا را در جریان قرار دهم. و ترجیح به طور قطع این است که در همین جا و همین مرحله به این ظلم و قانون‌شکنی فاحش پایان داده شود.

این شورا جدا از مسئولان قوای مهم کشور، افراد گوناگونی از طیف‌های مختلف درون حاکمیت را در بر می‌گیرد، بنابراین جدا از آن که اینک در حد بالاترین نهادهای تصمیم‌گیرنده سیاسی - امنیتی است، مجموعه‌ای دربرگیرنده و فراگیر از حاکمیت را نیز نمایندگی می‌کند. بنابراین:

اگر در طی اقدامات اعتراضی بنده یا دیگران، پی‌آمدها و تبعاتی برای ما داشته باشد، به طور مستقیم اعضای محترم این شورا - علاوه بر دیگر نهادها و مقامات - مسئول خواهند بود.

اما صورت مسئله چیست؟

علیرغم آن که از قبل در جریان پرونده ملی - مذهبی‌ها بوده‌اید و بسیاری از اعضای شورا نیز بنا به اقتضات شغلی و ارتباطی دیگر در جریان امر قراردادارند، اما جهت یادآوری فشرده‌ای از صورت مسئله را برایتان شرح می‌دهم.

بنده در ششم اسفند 79 در محل کارم (اتاق سردبیری مجله ایران فردا) دستگیر شدم. قبل از من آقایان مهندس سجایی و هدی صابر نیز دستگیر شده بودند. پس از آن نیز در 21 اسفند همان سال تعداد دیگری از فعالان ملی - مذهبی دستگیر شدند. آن چه بر این جمع در سیر بازجویی‌ها، تشکیل پرونده و دادگاه گذشت بارها به اطلاع مقامات گوناگون و نیز افکار عمومی رسیده است. بنده نیز در آن پرونده پس از گذران جلسات متعدد بازجویی که به طور مکرر با بازجویی‌های شبانه با ضرب و شتم همراه بود و سیری کردن شش ماه و نیم انفرادی و چند ماه اتاق جمعی آزاد شدم و پس از تشکیل دادگاه به 6 سال حبس و 10 سال محرومیت اجتماعی محکوم شدم. حکم دادگاه - البته به طور ناقص - در دفتر شعبه تحویل ما گردید که بدون مهر و امضاء بود و گفته می‌شد که روال دادگاه انقلاب در این نوع پرونده‌ها همیشه به این گونه است. (گویا برای این که از اوراق این دادنامه‌ها جهت کسب پناهندگی سیاسی استفاده نشود به صورت يك روال معمولی این اوراق به شکل غیرقانونی یعنی بدون مهر و امضاء به محکومان دادگاه تحویل می‌گردد). به هر حال در مهلت مقرر به آن حکم بدوی اعتراض نمودم.

در 24 خرداد ماه بار دیگر این بار به اتهام تحریک دانشجویان به اغتشاش و اختلال در امنیت ملی و مسائلی از این دست بازداشت شدم. در ابتدا منزلم برای پیدا کردن نمی‌دانم چه چیز نامعلومی زیر و رو شد و بسیاری از نوشته‌ها و کتب غیرمرتبط با اتهام و حتی عکس‌ها، نوارها و نوشته‌های پژوهشی و مطبوعاتی مربوط به همسرم بدون توجه به توضیحات و اعتراضات من توسط مأموران ضبط شد.

بازجویی در این پرونده نیز همراه با ضرب و شتم آغاز شد و طبق رویه مرسوم با چشم‌بند و رو به دیوار و این بار نیز پس از تحمل چهار ماه و نیم انفرادی به یک اتاق جمعی چهارنفره منتقل شدم. در حالی که کل بازجویی‌هایم به 20 ساعت نمی‌کشید و آخرین آن‌ها 19 تیر 82 بود، اما همچنان در انفرادی بودم تا در تاریخ 5 آبان ماه 82 (همزمان با سفر لیگابو نماینده ویژه سازمان ملل برای رسیدگی به وضع آزادی بیان در ایران) به اتاق جمعی تغییر مکان یافتم. (ضمن آن که چهار روز بعد از ورود به اتاق جمعی، وقتی هیأت رسیدگی به وضعیت زندانیان سیاسی به اتاقمان آمد دادستان تهران در برابر همان جمع که یکی از وزرای دولت نیز حضور داشت به من وعده آزادی در هفته آینده را داد!).

وضعیت ضوابط و اداره انفرادی‌های این زندان ویژه نیز در ابتدا بسیار ناشیانه و افتضاح بود. به طور مثال همه زندانیان مجبور بودیم با چشم‌بند در سالن انفرادی پابره‌نه راه برویم در حالی که خود آقایان با کفش و دمپایی راه می‌رفتند - یک حوله کوچک برای خشک کردن دست و صورت نمی‌دادند و مجبور بودیم با آستین روپوش زندان دست و صورتمان را خشک کنیم - با وجود شدت گرمای هوا در تابستان یک ظرف کوچک پلاستیکی آب هم در سلولها نبود - نگهبان‌ها فکر می‌کردند فقط روزی سه بار باید زندانیان را به دستشویی ببرند و بیشتر از سه بار را یا نمی‌بردند یا با تعلل بسیار می‌بردند (در حالی که در همه زندان‌ها معمولاً روزی 6 بار زندانی انفرادی را به دستشویی می‌برند. این مسئله حتی در زندان 59 سپاه در عشرت‌آباد در سال 79-80 که در آن جا بودیم رایج بود) و... و مدت‌ها طول کشید تا مسائل ابتدایی رایج در زندان‌های انفرادی توسط مسئولین این بازداشتگاه که دو، سه سالی بود پذیرای زندانیان انفرادی بود پذیرفته شود. من خودم یک بار در یکی از شب‌ها به علت دل‌پیچه شدیدی که داشتم و عدم مراجعه نگهبان برای بردن به دستشویی، در طی یک شب دوبار مجبور شدم در ظرف یک بار مصرفی که صبحانه می‌دادند مدفوع کنم و دوستان دیگری هم بودند که به علت برخی بیماری‌ها دچار تکرر ادرار بودند و مجبور می‌شدند در داخل لیوان

یا ظروف دیگری در سلول ادرار کنند.

موارد قانون شکنی در بازجویی‌ها و سیر رسیدگی این پرونده نیز بی حساب است (از جمله بازداشت با ورقه‌ای غیررسمی که جملاتی را روی یک ورقه امتحانی نوشته بود، بازداشت بدون هیچ "مستند"ی برای اثبات ادعاها و اتهامات - اتهاماتی که در پرونده‌هایی از این نوع ظاهراً قرار است پس از بازداشت، با اقرار خود متهم یا ادعای برخی متهمان علیه برخی دیگر "اثبات" شود! - عدم تمدید قرار بازداشت بجز 3-4 نوبت در طی 17 ماه (از 24 خرداد 82 تا 30 مهر 83 که تبدیل قرار شدیم)، طرح سؤالات مکرر و عموماً خارج از پرونده؛ تفتیش عقاید، عدم دیدار با وکیل تا اولین مرخصی در اردیبهشت ماه 83 در خارج از زندان - که بعدها با پیگیری‌های مکرر پس از یک سال و اندکی اجازه دیدار در زندان داده شد - اعتراف‌گیری به زور و اجبار و فشار جسمی و روانی از برخی افراد جوان‌تر پرونده و به همین شکل گرفتن مصاحبه تلویزیونی از آنان و...). اما بجز چند اقرار و ادعای به اجبار اخذ شده که آن دوستان نیز بلافاصله پس از خروج از زندان به شرح ماجرا و تکذیب گفته‌های تحت فشار اظهار شده خود پرداختند، پرونده ما چنان خالی بود که مرده شور هم برای ما گریه کرد! (درباره این امر می‌توانید به طور مستقیم از نهادهای امنیتی و یا از همین دستگاه قضایی و شعبه مربوطه پرونده - شعبه 26 - استعلام کنید). البته آقایان تصمیم‌گیر پشت پرونده حرف‌های اصلی و جدی‌شان را به طور شفاهی به ما اظهار کردند و مسئله اصلی آن‌ها نقشی بود که آنان تصور می‌کنند ما در میان ملی - مذهبی‌ها ایفا کرده‌ایم و نیز نقش و ارتباطی بود که تصور می‌کنند ما با دانشگاه‌ها داشته‌ایم. جدا از صحت و سقم این تصویرها و تصورهای سؤال این است که اشکال این کارها در کجاست؟ آیا آرمان انقلاب بزرگ مردم ایران علیه رژیم استبدادی و وابسته گذشته آزادی و عدالت و استقلال نبوده است و مذهب نیز در پرتو همین آرمان‌ها تفسیر و تعبیر نمی‌شده است؟ آیا همین ادعا که بجز برای یک عده و طیف مشخص، حق حرکت و فعالیت (در حوزه فردی و جمعی، حزبی و دانشگاهی و...) برای دیگران نیست و آن‌ها حق فعالیت و نفس کشیدن و

طرح اندیشه‌های فرهنگی و سیاسی و تاریخی و... خود را ندارند، مهر تأییدی بر این داعیه نمی‌زنند که انقلاب بزرگ مردم ایران توسط عده‌ای به انحراف رفته و از مسیر آرمان‌های خود خارج شده است؟

سربازجوی تیم بازجویی ما در آخرین دیدارش با تأکید بر اینکه این جملاتش را فراتر از سیر بازجویی‌ها و بلوف‌ها و پلیتیکی‌هایی که بازجو و متهم به هم می‌زنند، بدانم، به من به صراحت گفت نگاه "نظام" (که اسم مستعار خود آقایان و حامیان بالایی‌شان و اطلاعات موازی است) به شما سه نفر خیلی سیاه است. شماها از نظر ما از دست رفته‌اید. (منظورش را من چنین فهمیدم که اصلاح‌ناپذیریم!). دفعه بعد دیگر نه به اتهام اخلاق امنیتی بلکه به اتهام "مختاریه" به زندان خواهید آمد و یا این که در بیرون به شما ترفند خواهیم زد (جمله‌اش دقیقاً همین بود و البته در ذهن من بلافاصله ماجرای سعید عسگر تداعی شد). آقایان در سیر بازجویی‌ها بارها انگیزه‌های اصلی و فراقانونی‌شان را در برخورد با ما با تأکید اظهار می‌کردند. آن‌ها نه کاری به قانون داشتند و نه به اهداف و آرمان‌های انقلاب.

اما بزرگان جریان‌ی که ما بدان منتسبیم خود از اندیشمندان و فعالانی هستند که در آن انقلاب بزرگ علیه زندان و شکنجه و استبداد، علیه ظلم و ستم و استعمار، علیه وابستگی و سلطه و غارت و علیه جهل و تحمیق و استعمار، به سهم خود مبارزه کرده و سختی کشیده‌اند. پس از آن نیز در حد توان خود به فاصله‌گیری و زاویه‌یابی حاکمیت با آن اهداف نیز نقد و اعتراض داشته‌اند. هر چند هر جریانی دارای طیف‌های مختلفی است و نیز هیچ جریانی عاری از عیب و خطا نیست، اما از شخم‌زدن‌های امنیتی - اطلاعاتی پیشینه تک تک این افراد در زندان امنیتی 59 (در سال‌های 79 و 80) چه حاصلی به دست آمد؟ جز آن که نتوانستند نقطه ضعف جدی سیاسی، مالی، اخلاقی و... بدان منتسب سازند و نهایتاً اتهامات پرمطراق اولیه به حد مسائل دم دستی چون نشر اکاذیب و توهین و افترا تقلیل پیدا کرد؟

پرونده کنونی از آن هم عجیب‌تر است و به تعبیر برخی از مسئولان قضایی

"خالي است!"

به هر حال تصميم‌گيرندگان پيرامون پرونده ما پس از ماهها كش و قوس در 13 ارديبهشت ماه 83 ورقيه‌اي را به ما نشان دادند (وبه تعبير خودشان ابلاغ كردند) كه بيانگر قطعي شدن حكم بدوي ما در پرونده ملي - مذهبي‌ها بود. اين ورقيه هم طبق معمول مهر و امضاء نداشت. بنده در پايين آن ورقيه فقط نوشتيم كه "رؤيت شد. به وكيلم داده شود" و حتي از به كارگيري تعبير "ابلاغ شد" هم خودداري كردم. اما تصور اوليه اين بود كه فقدان مهر و امضاء مسئله‌اي معمول در اين نوع پرونده‌هاست و اين ورقيه يك ورقيه رسمي است. اما بعداً با مراجعات مكرر وكلا و خانواده‌ها به شعبه 36 دادگاه تجديدنظر، و نيز در مكالمه تلفني آقاي شريعتمداري وزير بازرگاني (به عنوان يك عضو از هيئت بررسي وضعيت زندانيان سياسي) در حضور خانواده‌هاي ما و نيز مكالمه تلفني خود آقاي مرتضوي با آقاي زرگر رئيس شعبه 36 باز در حضور خانواده‌هاي ما، كه در هر دو مورد نيز تلفن روي آيفون بوده و مكالمه را همگان مي‌شنيدند؛ آقاي زرگر به صراحت اعلام مي‌كند كه ايشان حكمي صادر و ابلاغ نكرده است. تحقيقات ما نيز نشانگر آن بود كه انشاء اوليه‌اي در رابطه با حكم صورت گرفته بوده است كه در همان موقع شوراي عالي امنيت ملي دستور توقف صدور و ابلاغ و اجراي حكم را به شعبه مربوط مي‌دهد و در آن شعبه نيز صدور حكم، قبل از مرحله ابلاغ متوقف مي‌شود و حتي نوشته مزبور نه امضاء مي‌شود و نه از دفتر شعبه خارج مي‌گردد. گويي بعداً تيم تصميم‌گيرنده روي پرونده ما با تمهيداتي نسخه‌اي از اين نوشته غيررسمي را كه ظاهراً يكي از مسئولان قضايي به عنوان "كسب اطلاع از متن آن" از شعبه دريافت مي‌كند، به دست مي‌آورند و از اين نوشته غيررسمي و خارج نشده از شعبه براي ابلاغ، سوءاستفاده کرده و همان را به عنوان يك حكم رسمي به ما نشان مي‌دهند. اما اين ورقيه غيررسمي نه حكم بوده است و نه طي روال اداري و از طرق رسمي به ما و وكيلمان ابلاغ شده است، بلكه در حياض بازداشتگاه به رؤيت ما رسيده است! كساني كه اين سناريو را چيده و متقالبانه اين ورقيه غيررسمي را به عنوان حكم امضاء

شده و رسمي به ما نشان داده‌اند طبق ماده 215 آيين دادرسي دادگاه‌هاي عمومي و انقلاب مجرم بوده و حداقل به 3 ماه تا يك سال انفصال از خدمات دولتي محكوم هستند. پيگيري‌هاي بعدي خانواده و وكلاي ما نيز بارها و بارها چه از طريق دفتر شعبه 36 دادگاه تجديدنظر و چه از طرق ديگر و از جمله تماس مستقيم آقاي شريعتمداري وزير بازرگاني با آقاي زرگر (مسئول شعبه 36) به صراحت بيانگر اين سوءاستفاده بوده و حاكي از آن است كه هيچ حكمي در پرونده ما موجود نمي‌باشد. در تاريخ 30 مهر 83 نيز ما از زندان به شعبه 26 دادگاه انقلاب فراخوانده شديم و در آن جا در رابطه با پرونده دوم خود تبديل قرار شديم. تبديل قرار بازداشت ما از بازداشت به وثيقه به ما ابلاغ شد و بدین ترتيب در رابطه با این دو پرونده ما دو سند با ارزشي بي‌ش از يك ميليارد ريال دارند نزد شعبه 26 در توقيف قرار داده‌ايم. از تاريخ 30 مهر به بعد و پس از تأمین قرار ديگر هيچ دليلي براي ادامه بازداشت ما وجود نداشت. زيرا ما در رابطه با پرونده اول در مرحله تجديد نظر قرار داشتيم و در رابطه با پرونده دوم نيز تبديل قرار شده بوديم. اما باز تيم ويژه پشت پرونده با تداوم اعمال زور از آزادي ما جلوگيري كرد. اما جالب‌تر آن كه در تاريخ 5 بهمن 83 آقاي مرتضوي نامه‌اي را نزد آقاي شاهرودي برد كه طی آن تقاضاي آزادي ما با احتساب گذراندن نيمي از مدت محكوميت مان مطرح شده بود. آقاي شاهرودي نيز به صراحت با این تقاضا موافقت کرده است (رونوشتي از این نامه نزد خانواده‌هاي ما موجود مي‌باشد)، بنابراین از آن پس:

- 1 - اگر ما حكمي نداريم (كه در واقع نداريم)، بايد بلافاصله (حداقل پس از 30 مهر 83) آزاد مي‌شديم.
 - 2 - اگر هم به ادعاي آقاين حكمي داريم، بنا به دستور رئيس قوه قضاييه، كه دستور "اقدام" نه "رسيدگي" به آن را داده، با احتساب گذراندن نيمي از مدت محكوميت بايد آزاد مي‌شديم.
- اينك سؤال اين است كه چرا پس از گذشتن يك صد و ده روز از امضاي دستور آزادي ما توسط رئيس قوه قضاييه هنوز اين امر محقق نشده است و افراي

که به ظاهر باید تحت امر مقامات بالاتر خود باشند، خط مافوق خود را نمی‌خوانند و عمل به امضای مقام مافوق را پشت گوش می‌اندازند و در اظهاراتشان نیز اینجا و آن جا می‌گویند قصد آزادی ما را ندارند و می‌خواهند ما را در دست داشته باشند.

همچنین شنیده‌ایم که آن‌ها می‌خواهند "مرخصی" را جایگزین "آزادی" کند یعنی با ادامه ظلم و اجحاف‌هایشان همچنان بر قانون شکنی‌شان ادامه دهند و ما را علیرغم الف - نبود هیچ حکم قضایی برای بازداشت و حبس و ب - دستور آزادی با فرض ادعای آنان مبنی بر وجود حکم، همچنان در زندان نگه دارند؛ اما با دادن "مرخصی"‌های نامنظم ادواری، ما و خانواده‌ها را ساکت نگه دارند. ضمن آن که دادن مرخصی به زندانیان در وضعیت کنونی زندان‌های کشور، از جمله زندان اوین، به صورت یک امر متداول درآمدۀ است و واحد و مقیاس آن برای جرایم عادی از ساعت و روز گذشته و به شکل هفته و ماه در آمده است. اما در این مورد نیز برای زندانیان سیاسی مقیاس مرخصی 24 و 48 ساعت و یکی، دو روز است. بنابراین علیرغم آن که دادن مرخصی‌های محدود به زندانیان سیاسی حاتم‌بخشی نیست، اما متأسفانه در رابطه با ما همراه با نوعی "فریبکاری" است. یعنی به جای آن که ما 30 روز هر ماه را بیرون (یعنی آزاد) باشیم (چون هم حکم نداریم و هم بنا به ادعای وجود حکم، دستور آزادی داریم)، تنها چند روز آن را به عنوان "مرخصی" در بیرون به سر بریم. خانواده‌های ما ضمن آن که توصیه نمی‌کنند از این امکان حداقل برای حل مشکلات فردی و خانوادگی خود استفاده نکنیم، اما هیچگاه فریب مرخصی‌ها را نمی‌خورند و جایگزین کردن آن به جای آزادی که حق مسلم و طبیعی و قانونی ماست را نمی‌پذیرند و به پیگیری‌ها و اعتراضات خود ادامه می‌دهند.

اما شنیده‌ایم علاوه بر مانور تبلیغی آقایان روی مرخصی‌ها، در بعضی حوزه‌های داخلی و برخی حوزه‌های خارجی، روی شرایط زندگی ما نیز نکات شگفت‌انگیزی چون صرف غذای آن چنانی و زندگی در سوئیت! را مطرح کرده‌اند. در این رابطه نیز شایان ذکر است ما در زندان ویژه‌ای زندگی

می‌کنیم که یک زندان غیررسمی است که به ظاهر درون جغرافیای یک زندان رسمی (یعنی اوین) قرار دارد. اسامی هیچکدام از ما و دیگر افراد بازداشتی در انفرادی‌ها یا اتاق جمعی این بازداشتگاه در فهرست زندانیان اوین قرار ندارد و خانواده یا وکیل هیچکدام از زندانیان و بازداشتی‌های این زندان ویژه نمی‌توانند از طریق واحد اطلاعات زندان اوین - که در مجاور در ورودی زندان قرار دارد - از وضعیت زندانی خود (مانند قرار بازداشت، مدت بازداشت و...) و نه حتی از حضور یا عدم حضور عضو خانواده خود در این بازداشتگاه ویژه مطلع شوند. همچنین ورود و خروج هیچکدام از زندانیان این بازداشتگاه چه توسط مأمورین و چه به هنگام مرخصی در هیچ دفتری در محل نگهداری ورودی زندان ثبت نمی‌شود.

در مورد غذا هم برخلاف گفته آقایان در برخی محافل و برخلاف نوشته دروغ‌نویس یکی از روزنامه‌های مرتبط با محافل قضایی، ما همان غذایی را می‌خوریم که آشپزخانه زندان می‌دهد. همان غذایی که خود دیده‌ایم به سربازان وظیفه نگهداری جلوی در زندان نیز داده می‌شود. البته بارها شاهد بوده‌ایم که نه تنها بازجوها بلکه مأمورین و مراقبان این زندان ویژه غذای متفاوتی که از بیرون برای آنها آورده می‌شود را مصرف می‌کنند. این نکته‌ای است که یک بار رئیس بازداشتگاه نیز در بین جمع چهارنفره اتاق ما به صراحت اظهار داشت. وی گفت رئیس زندان اوین به ما لطف کرده و بودجه‌ای برای ما اختصاص داده است که ما برای خود از بیرون غذا تهیه کنیم و غذای زندان را مصرف نکنیم. خود من هم شاهد بودم که وقت بازجویی مصادف با هنگام ناهار بود به اتاق بازجویی پلومرغ آوردند، اما وقتی به سلولم بازگشتم غذایی که در سلول برایم گذاشته بودند عدس پلو بود. این تفاوت امری بسیار معمولی در بازداشتگاه است و معلوم نیست برخی از آقایان چطور جسارت دروغگویی دارند که می‌توانند این امر بدیهی را در بیرون و در محافل داخلی حاکمیت به گونه دیگری جلوه دهند. این نکته نیز از بهداری زندان ویژه ما قابل تحقیق است که در اولین روز ماه رمضان به عنوان افطاری به ما کالباس و خیارشور دادند که من دل‌درد و دل‌پیچه گرفتم و به بهداری فرستاده

شدم. من نمی‌دانم ولی شاید آقایان برای دروغ گفتن مجوز ویژه‌ای داشته باشند. همان طور که يك بار به لیگابو فرستاده ویژه سازمان ملل در رسیدگی به مسئله آزادی بیان به دروغ گفته بودند که من آزاد شده‌ام. اما بالاخره او با من در زندان اوین دیدار کرد و دروغ گفته شده آشکار شد. همچنین وقتی بنده در دوران بازجویی و انفرادی با 11 کیلو کاهش وزن مواجه شدم سخنی از آن نیست اما وقتی ماهها در اتاق جمعی زندگی می‌کنم و یا به مرخصی می‌روم و چند کیلو وزنم اضافه می‌شود و هیچگاه به وزن قبل از زندان هم نرسیده‌ام، روی آن مانور داده می‌شود که اگر من تحت فشارم چرا وزنم اضافه شده است!

باید به دیگر مسائل محل بازداشت‌مان نیز اشاره کنم. من (به همراه سه نفر دیگر) در اتاقی نگهداری می‌شوم که دو شیئی کاملاً مشکوک به شنود در آن وجود دارد، در حیاط کوچکی قدم می‌زنم که همیشه زیر نظر دو دوربین ثابت قرار دارد. برای ورود و خروج، حتی برای دیدار با وکیل مورد بازجویی بدنی قرار می‌گیرم. آیا این شرایط ویژه با حساسیت فوق‌العاده امنیتی زندگی در سوئیت است؟! ما ماه‌ها تلاش کردیم تا مسئولان بازداشتگاه اجازه دادند شب‌ها در اتاق ما قفل نشود و افراد اتاق (که دو نفر آنها مشکل تکرر ادرار دارند) بتوانند شب‌ها از دستشویی (که در حیاط قرار دارد) استفاده کنند. آنها قبل از آن گاهی اوقات ناچار بودند شب‌ها داخل اتاق و در ظرف مخصوص ادرار کنند. ما ماه‌ها تلاش کردیم تا مسئولان بازداشتگاه اجازه دادند تا به جای استفاده از قاشق‌های پلاستیکی عموماً آلوده (و یا ظرف و لیوان‌های مشابه) از هزینه خودمان قاشق و لیوان و کاسه و بشقاب استیل خریداری کنیم. ماه‌ها اجازه استفاده از روزنامه‌های دلخواه را نداشتیم، الان نیز به هزینه شخصی تهیه می‌کنیم. هنوز اجازه استفاده از مجلات رسمی کشور را نداریم. همچنین برخلاف بندهای عمومی زندان اوین، در این بازداشتگاه ویژه ما مجبور به تحمل محدودیت‌های دیگری نیز هستیم. ما برخلاف دیگر زندانیان هیچگاه امکان تماس تلفنی با خانواده را نداریم (برخلاف امکان معمول و رایج در بندهای عمومی که اکثر زندانیان امکان

تماس تلفنی روزانه با خانواده را دارند) و در واقع بجز مواقع دیدار با خانواده همیشه در يك قلعه محصور و بی ارتباط با خانواده به سر می بریم. يك بار که من برای چهارمین بار با تکرار عدم رسیدگی و کارشکنی در دسترسی به پزشک متخصص مواجه شدم و به ناچار برای حل مشکل تنفسی هیجده ساله ام دست به اعتصاب غذای تر و سپس خشک زدم (و در طول سه روز با 8 کیلو کاهش وزن مواجه شدم) تا مسئولان مجوز خروج از زندان را به من دادند؛ تنها در مسیر خانه و با تماس تلفنی با همسر، وی متوجه شد من سه روز در اعتصاب غذا بوده ام و تا آن هنگام از همه مشکلات و مسائل پیش آمده بی خبر بود.

در این بازداشتگاه ویژه باز برخلاف بندهای عمومی ما با محدودیت زمانی برای استفاده از تلویزیون مواجهیم و علیرغم موافقت رئیس زندان اوین، مسئولان این بازداشتگاه همچنان با نادیده گرفتن این موافقت، از ساعت 11 به بعد برق اتاق و تلویزیون ما که کلید آن در اتاق نگهبانی قرار دارد را قطع می کنند و ما در وسط يك فیلم سینمایی یا يك مسابقه فوتبال تیم ملی ناگهان به شکل توهین آمیزی با قطع برق و نصفه کاره دیدن آن فیلم یا مسابقه و... مواجه می شویم. نمی دانم آیا رئیس زندان اوین را به بازداشتگاه ما (بازداشتگاه 325 ویژه) راه می دهند یا خیر، اما يك بار خود شاهد بودم يك نگهبان ساده که ما را برای دیدار با وکیل به اتاقی در خارج از بازداشتگاه، به بخش اداری زندان اوین برده بود و می خواست ناظر بر دیدار ما با وکیل باشد؛ وقتی ما و وکیلمان به این امر اعتراض کردیم و گفتیم در این وضعیت حاضر به گفتگو نیستیم و او داشت ما را برمی گرداند، در بین راه با رئیس زندان اوین مواجه شدیم. او وقتی از ماجرا مطلع شد به عنوان رئیس زندان به نگهبان مزبور دستور داد بگذارد ما بدون حضور او با وکلا دیدار کنیم، اما وی به صراحت از دستور رئیس زندان سرپیچی کرد و گفت من از شما دستور نمی گیرم! و باید مافوقم (یعنی مسئولین بازداشتگاه 325 ویژه) به من دستور دهند. رئیس زندان اوین در مقابل ما و وکیلیمان مجبور شد تلفنی با بازداشتگاه ویژه تماس بگیرد و موافقت و دستور آنها را به نگهبان ما منتقل

کند تا وي اجازه دهد ما بدون ناظر با وکیل دیدار کنیم!

همچنین برخلاف موافقت رئیس زندان اوین، مسئولان بازداشتگاه به ما اجازه نداده‌اند که برخلاف رسم رایج در بندهای عمومی یک آینه، ولو کوچک، داشته باشیم تا بتوانیم از آن برای اصلاح سروصورت استفاده کنیم و به ما گفته شد هر کس دیگری را اصلاح کند! خلاصه همانطور که به مسئولان بازداشتگاه ویژه‌ای که در آن به سر می‌بریم نیز گفته‌ام فرهنگ حاکم بر این زندان، ولو در مورد اتاق چهارنفره ما، فرهنگ حاکم بر انفرادی است نه یک زندان عمومی و یا قوانین و رسم‌های جاری بر اتاق‌های جمعی محدود و بسته در یک زندان عمومی. خلاصه آن که ما از انفرادی به "چهارفرادی" منتقل شده‌ایم.

بنابراین من علیرغم آن که می‌دانم وضع بهداشت و یا هوای تنفسی در این جا (چون هیچکدام از ما چهار نفر سیگاری نیستیم) بهتر از بند عمومی است، اما در رفتن از این بند ویژه، با محدودیت‌های خاص امنیتی و زندگی زیر نظر دوربین و شنود و کنترل مستمر زندگی و دیگر محدودیت‌های صنفی و رفاهی و پزشکی، به بند عمومی لحظه‌ای تردید و درنگ نمی‌کنم. و ترجیح می‌دهم دود سیگار و فضای شلوغ‌تر بند عمومی را تحمل کنم اما از این قید و بندهای روانی و رفاهی و پزشکی راحت شوم و مجبور نباشم برای بیرون بردن کوچکترین یادداشتی که از کتابی برمی‌دارم، آن را به نظر و کنترل آقایان برسانم و یا آوردن هر کتاب و روزنامه مجوزدار و رسمی کشور بنا به تأیید آنها باشد و برخی از کتاب‌های رایج و رسمی کشور اجازه ورود پیدا نکند و مجبور به بازگرداندن آنها باشم و عجیب‌تر آن که برای بازگرداندن کتاب‌هایی که خود اجازه ورود داده‌اند و حال پس از مطالعه می‌خواهم آنها را برگردانم باز نیاز به کنترل و کسب مجوز داشته باشم! بالاتر آن که ترجیح می‌دهم اگر ظالمانه و غیرقانونی نیز در زندان هستم، در یک زندان رسمی زندگی کنم تا اسمم در فهرست زندانیانش ثبت شده باشد نه در یک زندان غیررسمی که فقط در محدوده جغرافیای یک زندان رسمی قرارداد شده - و در واقع به شکل فریبکارانه‌ای پنهان شده باشد - تا اگر مشکلی برایم پیش آمد خانواده‌ام بدانند با کی و کجا طرف هستند.

اعضای محترم شورای عالی امنیت ملی

ظاهراً از ریاست جمهوری برای اعمال و اجرای قوانین رسمی جمهوری اسلامی کاری پرنمی‌آید. ایشان در گذشته نمی‌توانسته‌اند از این قوانین در جایی که به نفع حقوق مردم و در دفاع از آرمان والای آزادی، به عنوان بزرگترین خواسته انقلاب بزرگ مردم ایران علیه استبداد وابسته سلطنتی است، دفاع کنند. و اینک نیز نه می‌توانند و نه شاید می‌خواهند چنین کنند و هزینه‌های فردی آن را بپردازند. اما از آن جا که آقای خاتمی را فردی با فرهنگ و باوجدان می‌دانم (هر چند گاهی اوقات کمتر به وجدانشان مراجعه می‌کنند!) از ایشان می‌پرسم آقای خاتمی! بعدها وقتی گرد و غبار حوادث خوابید و هنگامی که در خلوت خود و به دور از برخی حملات و انتقادات تند و غیرمنصفانه به شما که در عکس‌العمل به آن‌ها می‌توانید در درونتان حق به جانب باشید، در تنهایی‌های خود با نهیب سخت وجدان فردی‌تان به خاطر ترجیح مصلحت‌ها بر حقیقت‌ها و پیمان‌ها، آن هم نه مصلحت مردم و میهن، چه کار خواهید کرد؟ اما همانطور که به نماینده ایشان در هیئت رسیدگی به وضعیت زندانیان سیاسی گفتم «آقای خاتمی در لحظه لحظه زندان و سختی‌هایی که زندانیان و خانواده‌های آن‌ها، به ویژه خیل دانشجویان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی، تحمل می‌کنند؛ سهیم‌اند و باید روزی پاسخگو باشند.» ایشان سخنان بزرگی را در سیستمی با تحمل اندک و کوچک مطرح کردند و جمع وسیعی از دانشجویان با اعتماد به این حرف‌ها وارد صحنه‌های بی‌پشتوانه‌ای شدند که سر و کاری جز با فشارهای جسمی و روانی زندان و سلول‌های انفرادی نداشت. هر چند نسل من و امثال من (که خرداد 82 برای پنجمین بار در طول عمرم بود که بازداشت می‌شدم و بازجویی پس می‌دادم و اینک هفتمین سالی است که زندان آقایان را تجربه می‌کنم، همانطور که دوست هم‌پرونده دیگرم چهاردهمین سال زندانش را تجربه می‌کند)، و بزرگان و افراد نسل قبل از ما با دعوت و دعوتنامه آقای خاتمی (هر چند ایشان پیمان‌هایی با همه بست) پای به این ره نهاده‌ایم و بر اساس ایمان به عقاید و آرمان‌هایمان و عشق و علاقه به

ملت و میهن خود، در حد توان اندک مان کوشیده‌ایم و طلبکار هیچکس هم نیستیم. اما در برابر هزینه‌هایی که سه نسل مسن و میانسال و بویژه جوان در این راه پرداخته و می‌پردازند، آقای خاتمی خود چه هزینه‌ای کرده‌اند؟ همچنین آقای شاهرودی رئیس و مسئول اصلی قوه قضاییه که هر از چندی بسان یک اپوزیسیون بخش‌های مهمی از حرف دل منتقدان به قوه قضاییه را مطرح می‌کنند، انتظار دارند این سخنان درست و دلنشین چگونه تعبیر شوند؟ به نظر می‌رسد این امر بستگی دارد که خود ایشان چقدر سخنان خود را جدی بگیرند و دیگران مابه‌ازای عملی آن را مشاهده کنند.

آقای شاهرودی! آیا تصور نمی‌کنید آن چه عملاً در حوزه مسئولیتی شما در رابطه با متهمان و زندانیان سیاسی - عقیدتی محقق می‌شود "لگد از پایین و نوازش از بالاست"؟ ظاهراً این یک امر ساده مدیریتی است که در یک نهاد و دستگاهی با این همه تخلف و قانون‌شکنی که در سخنان ایشان منعکس است، اگر در طول ماهها و سالها اصلاحی صورت نگیرد یا جای مدیر آگاه به ضعف‌هاست یا جای متخلفان. آیا آقای شاهرودی حاضر به این انتخاب هستید؟ از پرونده خودمان مثال بزنم، اگر آقای شاهرودی در امضای خود برای آزادی ما (که از یکصد و ده روز پیش تاکنون هنوز در حال گذراندن مراحل اداری است!) جدی هستند، باید برای قلم و امضای خود احترام قائل باشند و از آن دفاع کنند و نگذارند افراد و تیم‌های ویژه و نورچشمی‌های خاص ذیل سلسله مراتب اداری ایشان به دستور مافوق خود بیش از سه ماه بی‌اعتنایی و دهن‌کجی کنند. چند روز آینده روشنگر جدیت یا عدم جدیت ایشان در سخنانشان و دفاع از احترام و شأن قانونی امضایشان به عنوان یک نمونه از خیل انبوه، در همین پرونده خواهد بود. اما؛

اعضای محترم شورای عالی امنیت ملی

از شما به عنوان بالاترین افرادی که ظاهراً در این گونه مسائل تصمیم می‌گیرید و پرونده ما نیز در حوزه کاری شما قرار داشته و دارد و یا حداقل تبعات این گونه مسائل در حوزه کارتان قرار می‌گیرد، می‌خواهم نه قوانین

اعلامیه جهانی حقوق بشر (که به علت امضاء آن توسط جمهوری اسلامی در حد و حتی حاکم بر قوانین داخلی است، اما اجرای آن توقعی بیش از حد از دستگاه قضایی ویرانه کنونی است)، بلکه همین قوانین خودتان را در رابطه با ما اجرا کنید. آیا دستور شما مبنی بر توقف صدور ابلاغ حکم جمعی ما، حال به هر دلیلی که چنین تصمیمی گرفته‌اید، همچنان برقرار است یا خیر؟ آیا تیم‌های ویژه حق دارند و می‌توانند آن را اجرا نکنند (که تاکنون در مورد ما نکرده‌اند) یا خیر؟ و خلاصه آن که ما اگر حکم نداریم (که در واقع نداریم) پس چرا در زندانیم و اگر هم حکم داریم، دستور آزادی ما صادر شده پس چرا باز پس از یکصد و ده روز آزاد نشده‌ایم؟

همانطور که در ابتدا گفتم و در پایان نیز تکرار و تأکید می‌کنم این نامه را بدان خاطر خطاب به شما نوشتم که ترجیح می‌دهم مشکل قانون‌شکنی آشکار در رابطه با من (و دو دوست دیگر هم‌پرونده) در همین جا قطع شود و خود و خانواده و وکلایم ناچار به اقدامات اعتراضی نشویم که طبیعتاً انعکاس و

تبعات بین‌المللی پیدا می‌کند. من به عنوان عضو کوچکی از خانواده بزرگ

نوگرایی مذهبی و به عنوان یک فرد کوچک از خانواده بزرگ ملی - مذهبی

(که فراتر از یک جریان یا تشکل خاص و محدود است)، و این دو خانواده هم

همپوشانی جدی با هم دارند؛ بنا به ایمان به اهداف و آرمان‌هایم و عشق به

وطنم فعالیت کرده‌ام و سعی داشته و دارم که همان گونه که از آزادی و

عدالت در برابر ستم و تجاوز جریان راست داخلی در حد توان و بضاعت

محدودم دفاع کنم، از استقلال، هویت و منافع ملی نیز در برابر سلطه و

زیاده‌طلبی جریان راست جهانی، باز در حد توان محدودم، حراست نمایم. و

در هر دوی این عرصه‌ها نیز، بنا به تجارب تاریخی، روشم مسالمت‌آمیز بوده

و خواهد بود. اما هرگونه زورگویی و تجاوز به کرامت انسانی‌ام، به آزادی،

عدالت، استقلال، هویت و منافع ملی، را حداقل در درون و وجودم، و نیز در

حیطه محدود فعالیت فرهنگی - سیاسی - اجتماعی‌ام تحمل نکرده و

نخواهم کرد. عهد همان عهد و پیمان همان پیمان.

در پایان یک تقاضا بیشتر ندارم: لاقلاً قوانین خودتان را در باره ما اجرا کنید و به

این ظلم مستمر پایان دهید.

در انتظار پاسخ عاجل آقایان محترم هستیم. و اگر در یکی دو هفته آینده

احقاق حقی در رابطه با ما صورت نگیرد خود را محق در اقدامات اعتراضی

بعده می دانم. با تشکر.

رضا علیجانی

1384/2/25

PUBLISHED FROM GOOYA NEWS {[HTTP://NEWS.GOOYA.COM](http://news.gooya.com)}

COPYRIGHT © 2003 NEWS.GOOYA.COM

ALL RIGHTS RESERVED FOR THE ORIGINAL SOURCE